پیشخوان

نقد استاد علی صفایی حائری بر بیانیه نهضت آزادی درباره جنگ تحمیلی

«جنگ یا صلح» به روایت یک تحلیل نو انتشار

شاهد توحیدی

در سالیان اخیر، نسل جوان به آثار زنده یاد استادعلی صفایی حائری معروف به «عین-صاد»، رغبتی چشمگیر نشان داده است. این امر موجب شده که بازماندگان آن مرحوم، پاره‌ای از نوشتجات منتشر نشده وی را نیز از پستوی خاموشی به در آورند و در قالب کتاب، روانه بازار نشر کنند. اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، در زمره این دست از میراث مکتوب آن مرحوم است که در نقد بیانیه گروه موسوم به نهضت آزادی در باره جنگ تحمیلی به نگارش درآمده است و صبغه تاریخی دارد. توضیح آنکه گروه فوق آمده در دهه ۶۰ که از جمله جریانات شاخص اپوزیسیون در ایران به شمار می‌رفت، در شهریور ۶۵ و طی بیانیه‌ای، به نقد رویکردهای مسئولان کشور درباره جنگ پرداخت و نسخه‌ای از آن را برای مرحوم صفایی فرستاد و گیرنده نیز با رعایت ادبِ نقد، نکات مهمی را در باره آنها نگاشت و برای سران نهضت ارسال نمود. «عین-صاد» در آغاز پاسخنامه خویش، به نکاتی اشارت برده است که مروری بر آنها مفید می‌نماید:

«روز پنج‌شنبه ۲۷شهریور ۶۵، پیام نهضت‌آزادی را که ارسال داشته بودید، دریافت کردم. از توجه و محبت شما سپاسگزار شدم. شاید جای تعجب باشد که آدم گمنام و برکناری مثل من که هیچ خاکی هم قبولش نمی‌کند، در ذهن دقیق نهضت جایی داشته باشد، تا آنجا که آدرس و نشانی هر چند ناقص از او داشته باشد. ولی من تعجب نکردم، چون این طبیعی است که آب دنبال چاله بگردد و به زمینه‌های مناسب، مسئله‌دار و مطرود توجه بشود.

۱۳۵۷. خوزستان، مهندس مهدی بازرگان در حال سخنرانی

آنچه که باعث شد که با تراکم کارها، به پاسخ پیام فکر کنم و آخر پس از چند روز مزاحمتان بشوم، چند نکته بود:

۱- حرف‌هایی هست که از زبان من - که در این نمد کلاهی ندارم- بهتر جذب یا لااقل شنیده می‌شود، چون نه شأنی دارم و نه وابسته و ضعیف هستم که به خاطر عزت و وجاهت، به تظاهر و ریا یا تقیه و مماشات روی بیاورم.

۲- با مواضع نهضت‌آزادی و با جریان فکری آقای بازرگان قبل و هنگام نخست‌وزیری و پس از برکناری ایشان آشنا بوده‌ام و از داستان ترمز و تفضل، ایران و اسلام، دو حرکت و ضالین بی‌خبر نمانده‌ام.

۳- مطرح شدن موازین و اصول و دیدگاه‌های من، با تمام حرف‌ها و حدیث‌ها، می‌تواند برای جریان فکری و تشکیلات نهضت‌آزادی، دریچه‌ای تازه به سوی مسائل باشد و در تحلیل‌های جدیدی از آزادی و انقلاب و جمهوری و حکومت اسلامی و شورا و استبداد و قاطعیت و درگیری یا تیپ‌ها و گروه‌ها و گروهک‌ها و کشورها و قدرت‌ها و داستان صلح و جنگ و دستاویز رحمت و رأفت و سلم یا خشونت و جدال و بغض، حرفی تازه به همراه بیاورد وای بسا که باعث پیوند و انسجام پراکندگی‌ها و ناهماهنگی‌ها باشد. چون آنها که از بند نام و ننگ گذشته‌اند، این دستور آخر سوره آل‌عمران را فراموش نمی‌کنند: یا ایهاالذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا. آنجا که یک دسته هستند، اصبروا و آنجا که دسته‌ها شکل می‌گیرند، صابروا و در نهایت پیوند و مرابطه و از داخل هماهنگ ساختن و رابطه برقرار کردن، دستور کسانی است که تقوا و فلاح و رویش می‌خواهند. پیش از هر چیز، به جاست که من از موازین و اصول و روش کار خودم حرفی بزنم. چون معتقدم اگر موازین در دست نباشد، حتی همراه بینات و کتاب و در کنار آگاهی روشن و فقه، مسائل از ابهام بیرون نمی‌آید....»

دهه ۶۰- حضور آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای، در یکی از مراسم کمیته انقلاب اسلامی

کمیته انقلاب اسلامی، نخستین نهادی که در پی پیروزی برآمد

آنان که در روزهای دشوار انقلاب کمر به خدمت مردم بستند

احمدرضا صدری

در روزهایی که بر ما گذشت، از سالروز تأسیس نخستین نهاد برآمده از پیروزی انقلاب اسلامی، یعنی کمیته انقلاب اسلامی عبور کردیم. مقال پی‌آمده درصدد است که بسترها و پیامدهای تأسیس این نهاد را در دورانی خطیر و پرتلاطم به بررسی بنشیند. امید آنکه تاریخ‌پژوهان انقلاب اسلامی و عموم علاقمندان را مفید و مقبول آید.

آغاز حیات نهادی خودجوش و مردمی

در آغازین ساعاتِ پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نخستین دغدغه مردم انقلابی، چگونگی حراست از این دستاورد و ممانعت از اقدامات ایذایی بازماندگان رژیم گذشته بود. همین امر موجب شد که بسیاری از آنان به گونه‌ای خودجوش، به تأسیس نهادی بپردازد که به تحقق اهداف فوق کمک کند. امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی نیز با اطلاع از این امر و مشورت شهید آیت‌الله مرتضی مطهری، آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی را به ریاست این نهاد برگزیدند. دکتر جواد منصوری از مبارزان و محققان تاریخ انقلاب اسلامی، در این باره می‌نویسد:

«در ۲۳ بهمن ۱۳۵۷، امام خمینی فرمان تشکیل کمیته‌های انقلاب اسلامی را صادر کردند. بنابراین در غالب شهرها، محلات و مساجد، این کمیته‌ها به صورت خودجوش، کاملاً مردمی، با کمک و هدایت روحانیون، تشکیل و به تدریج زیر نظر مدیریت کمیته مرکزی انقلاب اسلامی قرار گرفتند. کمیته‌های انقلاب اسلامی - که ابتدا با عنوان کمیته موقت کار خود را آغاز کردند- در اوایل انقلاب و در خلأنهادهای حکومتی، به رتق‌وفتق تمامی امور می‌پرداختند. از مبارزه با منافقین و تروریست‌های ضدانقلاب گرفته، تا حل‌وفصل اختلافات خانوادگی. این امر به خاطر قرار گرفتن روحانیت در رأس کمیته‌های انقلاب، نمود خاصی یافته بود. به دلیل احتمال بروز آشفتگی و بی‌نظمی در تهران و غالب شهرهای کشور، کمیته‌های زیادی توسط روحانیون و نیروهای انقلابی تشکیل شد که تعداد تقریبی آنها در آغاز ۱۵۰۰ کمیته بود. پس از تشکیل کمیته‌ها، کسانی که سابقه تشکیلاتی داشتند، آقای حسن لاهوتی را برای ریاست کمیته پیشنهاد داده بودند. او بیشتر می‌توانست با نهضتی‌ها و مجاهدین خلق و بنی‌صدر بسازد. شهید آیت‌الله مرتضی مطهری در این باره به امام می‌گوید: آقای لاهوتی آدم بدی نیست، اما اینها که دورش را گرفته‌اند، آدم‌های خطرناکی هستند و مصلحت نیست که شما این حکم را برای ایشان بنویسید... در نهایت با موافقت امام خمینی و بعد از مدتی، به آقای لاهوتی مسئولیت نمایندگی امام در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی سپرده می‌شود. در آغاز هر یک از کمیته‌ها در اجرای اقدامات خود، با کمیته‌های همجوار تداخل داشتند، بنابراین وجود یک مرکز و انتصاب یک مسئول به عنوان سرپرست تمامی کمیته‌های انقلاب ضروری می‌نمود، تا بتواند آنها را به صورت نظام‌مند درآورد و به فعالیت‌هایشان انسجام بیشتری ببخشد. در این زمینه امام خمینی با نظر شهید مطهری مبنی بر پیشنهاد آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی برای این سمت، موافقت کردند و حکم ایشان را در ۱۰ اسفند ۱۳۵۷ ابلاغ نمودند. آقای مهدوی کنی در خصوص تشکیل کمیته‌ها می‌گوید: کمیته‌ها نیرویی خودجوش و متشکل از مردم بود... بسیاری از مردم، علما، روحانیون و امام جماعت‌ها، به خاطر انقلاب وارد میدان شدند. البته در این میان، افرادی هم آمدند که صلاحیت نداشتند... از این‌رو دولت موقت به برخی اقدامات کمیته اعتراض داشت... خود بنده هم به برخی از کارهای آنها معترض بودم، ولی آن موقع کمیته‌ها تحت نظام خاصی نبودند و هر کس به سلیقه و شناخت خود، انجام وظیفه می‌کرد و دولت موقت با ادامه کار کمیته‌های انقلاب موافق نبود و معتقد بود که شهربانی و ژاندارمری مسئول حفظ انتظامات است، ولی غافل از اینکه در آن موقع شهربانی و ژاندارمری وجود خارجی نداشت! علاوه بر آن شهربانی و ژاندارمری رژیم سابق، با ساختار انقلاب سنخیت نداشت و تصفیه و خانه تکانی ضروری بود....»

گروهک‌ها و سوء استفاده از ساعت صفر سیاست

همواره در تاریخ، ساعت صفر سیاست نمادی برای هرج و مرج و یافتن و به دست آوردن توسط گروه‌های سیاسی بوده است. طبعاً پس از سقوط رژیم پهلوی، این شرایط در ایران نیز رخ نمود، چه اینکه گروهک‌هایی درصدد بودند تا انبارهای مخفی خویش را از سلاح و اموال عمومی پُر سازند و به نوعی آینده خویش را تضمین کنند. توصیف گویایی از این شرایط را می‌توان در خاطرات زنده یاد آیت‌الله حیدرعلی جلالی خمینی مسئولیت کمیته انقلاب اسلامی منطقه ۵ تهران، خواند و دریافت:

«یادم نمی‌رود آن موقعی که انقلاب شد از نیروی دریایی پهلوی ما آمدند و گفتند: که آقا خلاصه بیایید، ریختند در اینجا و دارند تمام اموال بیت‌المال را به غارت می‌برند! ما با دو سه تا از مسجدی‌ها رفتیم و دیدیم، مردم دارند از در و دیوار بالا می‌آیند. در شمیران‌نو هم یک عده‌ای آمده‌اند و دارند ماشین‌ها را می‌برند. یک نفر پشت اتوبوس نشسته بود و می‌خواست اتوبوس را ببرد! ما رفتیم و گفتیم آقا چرا این جوری می‌کنید؟ گفت انقلاب کردیم، مال خودمان است! گفتم انقلاب کردیم یعنی چه؟ بیت‌المال، مال مسلمین است. ما رفتیم روی دیوار دست تکان دادیم و جمعیت را جمع کردیم. به آنها گفتیم آقایان من نماینده حضرت امام هستم، از طرف امام یک پیامی برای شما دارم و آن این است که من به شما عرض می‌کنم که خواسته امام از شما این است که این بیت‌المال است، مؤظف هستید که اینجا را حفظ کنید، نگذارید که کوچک‌ترین چیزی از این درها بیرون برود... مردم هم انصافاً خوب مردمی هستند، حالا با همه این کیفیات، همه یک صدا گفتند آقای جلالی چشم! ما این کار را می‌کنیم. جوان‌هایشان را جمع کردند و این جوان‌ها را گذاشتند روی دیوارها، درها را بستند... علاوه بر اینها، مسئله گروهک‌ها عجیب چیزی بود. به نظر من خیلی هوشیارانه کار می‌شد و ضربه می‌زدند. مخصوصاً گروهک منافقین و به قول خودشان مجاهدین خلق. من یک وقت متوجه شدم، دیدم یک نفری، یک ماشین پیکان را از بی‌سیم پر کرده بود! حتی روی صندلی‌ها را پر کرده بود، هر چیز که جمع نمی‌شد، به گردنش آویز کرده بود! من رفتم جلو و گفتم آقا چه کار داری می‌کنی؟ گفت هیچ، می‌خواهیم اینها را ببریم خدمت امام! یکی از این مسجدی‌ها به من گفت که آقا تو بنشین پهلوی او و آنجا بروید. با چه حیله‌ای این ما را وسط راه پیاده کرد! یک کار دیگری که به ما خبر دادند، این بود که در جنگل‌های تهرانپارس، یک ماشین تریلی پر از اسلحه است. ما بلافاصله با رفقایمان رفتیم و دیدیم بله، یک تریلی پر از سلاح را آورده‌اند و پنهان کرده‌اند که بحمدالله آن را هم ما نجات دادیم و برگرداندیم....»

اعضای کمیته در آغاز، ۸ ماه حقوق نداشتند!

شرایطی که در بخش پیشین وصف آن رفت، به شکلی شدیدتر در سایر شهرستان‌ها نیز خودنمایی می‌کرد. با این همه تشکیل کمیته‌های انقلاب اسلامی با مدیریت علمای بلاد، تا حدود زیادی توانست به اوضاع سر وسامان بخشد. زنده یاد آیت‌الله نورالله طبرسی نماینده سابق ولی فقیه در استان مازندران نیز در این موضوع، روایتی شبیه به ماجرای پیش گفته دارد:

> **در آغازین ساعاتِ پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نخستین دغدغه مردم انقلابی، چگونگی حراست از این دستاورد و ممانعت از اقدامات ایذایی بازماندگان رژیم گذشته بود. همین امر موجب شد که بسیاری از آنان به گونه‌ای خودجوش به تأسیس نهادی بپردازند که به این اهداف فوق کمک کند. امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی نیز با اطلاع از این امر و مشورت شهید آیت‌الله مرتضی مطهری، آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی را به ریاست این نهاد برگزیدند**

«در آن ایام شهر بی‌کلانتر شده بود. ما جمع شدیم یک شورای همبستگی تشکیل دادیم، از گروه‌های مختلفی از قضات، بازاری‌ها، مهندسین، کارخانه‌دارها، مردم معمولی و روحانیت که این شهر را اداره کنیم. مرحوم شهید قاسمی - که در فاجعه هفت‌تیر شهید شدند -ایشان هم میدان‌دار بود. با هم بودیم و این شهر را اداره می‌کردیم، تا انقلاب دیگر پیروز شد. باز هم ما این شورای همبستگی را بعد از این داشتیم. کلانتری، شهربانی، دادگستری همه خودمان بودیم. تمام این کارها و شئون اجتماعی و سیاسی را تقریباً ما زیر نظر داشتیم. بعضی‌ها را هم ما خودمان مباشر بودیم. در روستاها ارباب و رعیت دعوا می‌کردند، برای اصلاح بین آنها می‌رفتیم. تشکیل کمیته انقلاب اسلامی در مازندران، به صورت خودجوش صورت گرفت. افرادی مثل آقایان یوسف‌پور، دامادی، عبدالحمید و دوستان دیگر، در تشکیل کمیته با ما بودند. باشگاهی برای راه‌آهن بود، این باشگاه را تصرف کردیم و کمیته انقلاب اسلامی را راه‌انداختیم. یک عده از بچه‌ها، مثلاً پادگان درست می‌کردند، مراکز امنیتی را حفظ می‌کردند. فکر می‌کنم نزدیک هشت ماه حقوق نداشتند! باز ما تجار را در منزل یکی از آقایان علما جمع کردیم، یک پولی گرفتیم برای این پاسداران دادیم....»

دغدغه‌ها و فعالیت‌های کمیته‌ها، نگاهی از درون

زنده یاد سردار آیت گودرزی، از فرماندهان اصلی کمیته‌های انقلاب اسلامی و افراد نزدیک به آیت‌الله مهدوی کنی به شمار می‌رفت. هم از این روی از نحوه شکل یافتن و تکوین این کمیته‌ها، خاطراتی فراوان داشت. وی در بخشی از واگویه‌های خویش، در باب موضوعاتی چون آموزش نیروهای کمیته، وظایف کمیته‌ها در محلات و نیز نقش آفرینی این نهاد در تأسیس سایر مراکز امنیتی نظام اسلامی، چنین آورده است:

«بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، تمرکزمان را روی آموزش گذاشتیم. ما سه تا کار را هم‌زمان شروع کردیم: تصفیه، گزینش و آموزش. آموزش را از حدود تیرماه ۵۸ شروع کردیم. هفت، هشت نوع آموزش را هم‌زمان شروع کردیم. دوره‌های عمومی‌مان دوره‌های سه روزه بود که در ولی‌آباد برگزار می‌شد، بعد یک هفته‌ای شد. بعد آموزش‌ها را به پادگان نصر بردیم. حدود یک ماه ادامه پیدا کرد، تا اواخر سال ۵۹. لذا اولین دوره‌های آموزشی ما، در حقیقت آموزش‌های ۴۸ ساعته و ۷۲ ساعته بود. بعد همین‌جور ادامه پیدا کرد تا دوره‌های تخصصی شش ماهه، بعد هم دانشکده افسری ایجاد شد. نیازمندی‌های قسمت‌های مختلف نظام باعث می‌شد که نیروها بروند جذب آنجا شوند. سپاه که تشکیل شد، بخش اعظمی از بچه‌های کمیته را به سپاه دادیم. جهاد سازندگی که تشکیل شد، بخش زیادی از بچه‌های کمیته به جهاد رفتند. وزارت اطلاعات که درست شد، بخش‌های زیادی از آنها به وزارت اطلاعات رفتند. کمیته در حقیقت یک پایگاه و نقطه ثقلی بود که آدم‌های توانمندش بسیار بسیار زیاد هم بودند، لذا نیاز نیروی انسانی کیفی را در سازمان‌ها و تشکیلات جدید پُر می‌کردند. برای تشکیل دستگاه‌های مختلف نیاز به نیرو داشتیم، ناگزیر بودیم خدمت آیت‌الله مهدوی کنی برویم و بگوییم: آقا، اگر شما اجازه دهید، این نیروها آزاد شوند و بروند سپاه را راه‌اندازی کنند، یا دادستانی را راه‌اندازی کنند. کمیته مرکزی بود که تجمع انسان‌های بسیار کیفی به تعداد بسیار زیاد در آن بود... حضرت امام (ره) فرمودند: کمیته مادر نهادهای انقلاب است. وظایف و کارکرد کمیته، تأمین امنیت عمومی، رسیدگی به امور انتظامی، رسیدگی به امور روزمره، راه‌اندازی مراکز تجاری و تولیدی، سامان دادن به مسائل شهری مانند: ترافیک، پیشگیری از برخوردها و تصفیه حساب‌های شخصی، پیشگیری از افراط‌گری‌ها و خودرأیی‌ها و در حقیقت دادن نوعی اطمینان و اعتماد و آرامش به مردم بود. یکی از چیزهایی که خیلی نمود پیدا کرد، تصفیه‌حساب‌های شخصی بود که اگر کمیته در این محلات نبود، مثل بعضی جاهای دیگر که ما سابقه‌اش را داریم، دچار مشکلات عدیده‌ای می‌شد... من شهادت می‌دهم که در شرایطی که دیگران احساس می‌کردند بدترین شرایط امنیتی ایران است و در اوج بحران‌ها، در حقیقت ما امن‌ترین شرایط را داشتیم، نسبت به نوامیس و حقوق و اموال مردم، در آن شرایطی که هیچ چیز سر جای خودش نبود....»

> **سردار آیت گودرزی: «نیازمندی‌های قسمت‌های مختلف نظام باعث می‌شد که نیروهای کمیته‌ها بروند جذب آنها شوند. سپاه که تشکیل شد، بخش اعظمی از بچه‌های کمیته را به آنها دادیم. جهاد سازندگی که تشکیل شد، بخش زیادی از بچه‌ها به جهاد رفتند. وزارت اطلاعات که درست شد، بخش‌های زیادی به وزارت رفتند. نیروهای توانمند کمیته بسیار زیاد بودند، لذا نیاز نیروی انسانی کیفی را در سازمان‌ها و تشکیلات جدید پُر می‌کردند...»**

دهه ۶۰- یکی از گشت‌های کمیته انقلاب اسلامی

کمیته‌ها و اغتشاشات جدایی طلبان

بخش عمده‌ای از توان کمیته‌های انقلاب اسلامی در آغازین سال تأسیس آن، صرفِ مواجهه با حرکت‌های تجزیه طلبانه شد. در برخی از مناطق کشور، پاره‌ای از عناصر و جریانات و البته با تحریک احزاب مستقر در مرکز، پرچم خودمختاری برافراشتند و با نیروهای حامی انقلاب از جمله کمیته‌ها، به تقابل تمام عیار پرداختند. زنده یاد آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی رئیس وقت کمیته‌های انقلاب اسلامی، ماجرا را به ترتیب ذیل توصیف کرده است:

«درباره بحران‌هایی که در انقلاب به وجود آمد، مثل بحرانِ حزب جمهوری خلق مسلمان تبریز، کردستان، ترکمن صحرا و بلوچستان و درگیری‌هایی که کمیته‌ها با اینها داشتند، باید عرض کنم در ترکمن صحرا و گنبد و اطراف آنجا، درگیری‌های زیادی به وقوع پیوست. همچنین در کردستان و تبریز هم نقش کمیته‌ها بسیار عظیم بود. یعنی بچه‌های مخلص کمیته، خیلی زحمت کشیدند و شهدای زیادی تقدیم کردند. کسانی که در ترکمن صحرا شورش به راه انداختند، اهل این منطقه نبودند. آنها از فدائیان خلق و دیگران بودند که به آنجا رفته و مردم محلی را به شورش وادار می‌کردند. در ترکمن‌صحرا درگیری‌های مفصّلی شد و بالاخره بچه‌های کمیته آنجا را فتح کردند. نمی‌خواهم بگویم دیگران سهمی نداشتند، ولی بچه‌های کمیته واقعاً خیلی آنجا کار کردند و از تهران هم خیلی کمک شد. در تمام شورش‌هایی که در آن زمان رخ داد، نقش بچه‌های کمیته قابل توجه بود. در تبریز هم در حادثه خلق مسلمان، بچه‌های کمیته از خودگذشتگی نشان دادند. در آنجا حزب خلق مسلمان، در برابر حزب جمهوری اسلامی تشکیل شد. مرکز فعالیت‌شان هم در تبریز، زیر پوشش آقای شریعتمداری بود و آنها خودشان را به ایشان منتسب می‌کردند. ایشان هم به حسب ظاهر، اگر نگویم تأیید می‌کردند، حداقل نفی نمی‌کردند. کمیته‌هایی هم در آنجا تشکیل شد که بخشی از آن توسط حزب خلق مسلمان و هواداران آنها تشکیل شده بود و کمیته‌های غیرخلق مسلمانی هم از نیروهای انقلابی داشتیم که با نظارت و هدایت مرحوم شهید قاضی و مرحوم شهید مدنی کار می‌کردند. من وقتی به تبریز رفتم، در حقیقت کمیته‌ها دو دسته بودند: کمیته‌هایی که با خلق مسلمانی‌ها همکاری می‌کردند و کمیته‌هایی که با کمیته مرکزی تهران همکاری داشتند. گروه دوم تحت هدایت و رهبری مرحوم مدنی بودند که با آنهایی که مخالف آقای مدنی بودند، درگیری داشتند. خلق مسلمانی‌ها تا آنجا در تبریز نفوذ پیدا کرده بودند که یک روز آیت‌الله مدنی را در حین تظاهراتی، در کیوسکی محاصره کردند و می‌خواستند ایشان را شهید کنند! در آن روز نسبت به ایشان، خیلی توهین کرده بودند. کمیته خلق مسلمان فعالیت‌هایش به حدی شدید بود که حتی رفتند رادیو تلویزیون را تصرف کرده و آنجا سخنرانی و اعلام موجودیت کردند، بیانیه صادر کردند و... کارهای آنها شبیه این بود که یک کشور دیگری در برابر جمهوری اسلامی تشکیل شده. واقعاً اگر نیروهای انقلاب نمی‌رسیدند، شاید چنین چیزی اتفاق می‌افتاد....»

نیروهایی که هم پشت جبهه را داشتند و هم جبهه را!

نقش کمیته‌های انقلاب اسلامی در دوران جنگ تحمیلی، از جمله سرفصل‌های مهم در خوانش کارنامه آن است. این نهاد که حفظ امنیت شهر را در دستور کار خود داشت، بارها نیروهای خویش را عازم جبهه‌ها نمود، تا در آن میدان نیز نقش آفرین باشد و دِین خود به نظام اسلامی را ادا کند. زنده یاد سردار آیت گودرزی، در گفت‌وشنودی اظهار می‌دارد:

«وظیفه ما حفظ شهر بود، ما نباید می‌گذاشتیم عقبه جبهه ناامن شود، ضمن اینکه دشمن داخلی هم به نام نفاق داشتیم که روزی هفت، هشت ترور داشت. این بود که ما نمی‌توانستیم سنگر را خالی کنیم. البته آنهایی که آن زمان بودند، می‌فهمند یعنی چه. خیلی‌ها نمی‌فهمند، نمی‌فهمند روزی هشت تا ۱۰ تا ترور، روزی ۱۷ تا شهید یعنی چه؟ نمی‌فهمند که اینجا بمب می‌انداختند، جای دیگر ترور می‌کردند، یعنی چه؟ یک نفر از مسئولان نمی‌توانست به راحتی تردد بکند... لذا ایجاد آن فضای امن برای ادامه کار سیستم حکومتی، به عهده کمیته بود. وظیفه سپاه در جبهه بود و وظیفه کمیته در شهر. حالا اگر الان بگویند، آقا اینها جبهه نیامدند، از کم لطفی است... امّا با این حال باز ما می‌آمدیم از حضرت آیت‌الله مهدوی کنی اجازه می‌گرفتیم که با یک شرایط خاصی بچه‌ها را به جبهه بفرستیم. این بود که ما مکرر بچه‌ها را در قالب تیم‌ها و تیپ‌های مختلف، به جبهه می‌فرستادیم. یادم می‌آید که همان ابتدای جنگ بود که بنا به درخواست حضرت آیت‌الله خامنه‌ای - که آن موقع نماینده حضرت امام در ستاد مشترک ارتش در امور جبهه بودند- ما یک اعزام ۸ هزار نفری داشتیم که تحت عنوان اعزام بزرگ مطرح بود. ایشان شبی تلفنی با آیت‌الله مهدی باقری کنی [قائم مقام کمیته] صحبت کرده بودند که ما در خرمشهر گیر کرده‌ایم، نیرو برای ما بفرستید که ما فردا صبحش ۸ هزار نیرو به جبهه فرستادیم که خود مقام معظم رهبری در یکی از مصاحبه‌هایشان، به آن اشاره کردند. این غیر از مواردی بود که مثلاً بچه‌ها را در قالب تیم‌های کوچک می‌فرستادیم که بعدها هم تشکیل تیپ شد و در نهایت لشکر شد. بعد هم سیستمی پیدا کرد که بچه‌ها در آن قالب به جبهه می‌رفتند....»